



The effect of theology and idioms on the knowledge of syntax with a focus on the Holy Quran

ahmadi, khadijeh¹

Received: 4/06/2021

Accepted: 26/10/2021

Abstract

With the beginning of the translation movement in the second and third centuries AH, the entry of rational sciences into the Islamic world, the evolution of theology and the development of theological disciplines among Muslims, the scholars of the Islamic world sought to learn these sciences. The combination of these factors caused the theological views of Muslim scholars to appear in their various writings, including interpretive and theological views. Using descriptive-analytical method, this research seeks to answer the question of what effects theological views have had on the formation and formulation of the rules of Arabic grammar. Descriptive-analytical study of this issue indicates that the important role of theology in the development and regulation of syntactic views in various chapters such as: syntactic causes, conflict, the position of the subject and the object and the Arabs of the two, etc. causes issues such as factor and Common, syntactic causes, appearances of major and minor Arabs, chapters and partial rules of grammar became fully apparent.

Keywords: theology, syntax, Mu'tazilites, Ash'arites

¹ Kowsar Islamic Sciences Education Complex

تأثیر آراء و اصطلاحات علم کلام بر دانش نحو با محوریت قرآن کریم

احمدی بیغش، خدیجه^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۱۲

تاریخ تصویب: ۱۴۰۰/۰۸/۰۴

چکیده

با آغاز نهضت ترجمه در سده های دوم و سوم هجری، ورود علوم عقلی به جهان اسلام، تطور و تکامل علم کلام و تکوین نحله های کلامی در میان مسلمانان، علمای جهان اسلام اهتمام به فراگیری این علوم نمودند. مجموع این عوامل موجب گردید دیدگاه های کلامی علمای مسلمان در تالیفات مختلفشان از جمله دیدگاههای تفسیری، کلامی ایشان ظهوری مشهود پیدا کند. این تحقیق با کاربست روش توصیفی-تحلیلی در صدد پاسخگویی به این سوال است که دیدگاههای کلامی در شکل گیری و تدوین قواعد علم نحو عربی چه اثراتی داشته است. بررسی توصیفی تحلیلی این مسئله حاکی از آن است که نقش بسزای علم کلام در تکوین و تنظیم دیدگاههای نحوی در ابواب گوناگون نظیر: علل نحوی، تنازع، جایگاه فاعل و مفعول و اعراب آن دو، و... موجب پدید آمدن مسائلی چون عامل و معمول، علل نحوی، ظواهر اعراب اصلی و فرعی، ابواب و قواعد جزئی علم نحو گشت که بازتاب آن کاملاً مشهود است.

واژگان کلیدی: علم کلام، علم نحو، معتزله، اشعریه.

^۱ - استاد مجتمع آموزش علوم اسلامی کوثر kh.ahmadi3103@yahoo.com



مقدمه

علم کلام علمی است که با بحث و گفتگو پیرامون اصول دین، بوسیله آن عقاید دینی اثبات می شود و در آن از دلایل و حجت های عقلی و شرعی برای رفع شبهات دینی استفاده می شود (تهانوی، ۱۹۹۵: ۲۳-۲۵). در واقع متکلم، عقائد دینی را به عنوان قضایای مسلمی پنداشته و با ادله عقلی بر آنها استدلال می کند. از این رو این علم در میان مباحث فلسفی اسلام و علوم دینی جایگاه مهمی را به خود اختصاص داده، و در مسائلی چون توحید و معاد و نبوت به ارائه استدلال و نظر می پردازد. گفتنی است در وجه تسمیه این علم (کلام) نیز اقوال مختلفی وجود دارد که مهمترین آن این است که ابواب این علم با عنوان (کلام فی ...) شروع می شده از این رو علم کلام نامیده شد (بدوی، ۱۹۹۶: ۲۹). برخی نیز معتقدند علت نامگذاری علم کلام به آن دلیل است که این علم پیرامون مسائلی که معمولاً درباره آنها سکوت شده سخنی رانده است (عبدالرزاق، ۲۰۰۹: ۲۶۷). به هر تقدیر علم کلام نیز مانند علوم عقلی، در ابتدای شکل گیری با موضوع گیری شدید و مخالفت برخی علماء مسلمان و فقهاء روبرو شد، به گونه ای که حتی در برخی اوقات پیروان این علم را اهل بدعت نامیدند. (بدوی، ۱۹۹۶: ۲۰). با توجه به گرایش های مختلف اهل علم کلام اصحاب آن به چند دسته تقسیم شدند که مهمترین آنها معتزله و اشعری ها هستند. بی شک هر دانشی می تواند بر دیگر علوم عصر خود تاثیرگذار باشد. علم کلام نیز از این قاعده مستثنا نیست؛ این علم به ویژه بر دانش نحو عربی تاثیرات فراوانی برجای گذاشته است. (نهاد/الموسسی، ۱۹۹۰: ۱۲۱) پس عالم نحوی ناخواسته از تفکرات و ارزش های رایج جامعه اثر پذیرفته و آن را منعکس می کند. در واقع علمای قدیم می بایست علم "نحو" را در قالب روشی معین تبیین می کردند که همان روش کلام است. ارتباط نجات و عالمان نحوی قدیم نیز با روش کلامی بسیار محکم بوده است. از مهمترین ادله آن رخنه و نفوذ اصطلاحات کلامی در مبادی نحو و اصول علم نحو است. (مخزومی، ۱۹۶۴: ۲۵)

توجهات فلسفی علمای نحو در میراث نحو عربی بسیار باز تاب دارد و آن را در دو زمینه اصلی آن یعنی اصول کلی و قواعد جزئی می توان مشاهده کرد. چرا که زبان و لغت عامل بازتاب تفکرات و اعتقادات جامعه بوده، و علم نحو و دیدگاههای نحوی نیز همچون سایر مسائل از تفکرات و فرهنگ جامعه خود

تاثیر می‌پذیرد. از این رو بررسی نقش دیدگاه‌های کلامی در شکل‌گیری علم نحو ضروری است. این پژوهش با روش تحلیلی و توصیفی، به تاثیر آراء و اصطلاحات علم کلام بر دانش نحو با محوریت قرآن کریم پرداخته است. در این راستا در صدد پاسخگویی به سوالات ذیل است:

۱. علوم عقلی تا چه حد در تنظیم و محتوای علم نحو عربی تاثیر گذار بوده است؟
۲. مهمترین حوزه‌های این تاثیر گذاری از نگاه معتزلی، اشعری و ماتریدی کدامند؟
۳. بازتاب این تاثیر گذاری در کدام مسائل نحوی نمود داشته و دارای چه مستندات فلسفی کلامی می‌باشند؟

پیشینه تحقیق

در مورد تحقیقاتی که تا کنون در تاثیرات علم کلام بر سایر علوم، به نگارش درآمده به این پژوهش‌ها می‌توان اشاره کرد:

- «أثر العقيدة و علم الکلام فی النحو العربی»، نوشته مصطفی احمد عبدالعلیم (۲۰۱۸)، در بیش از ۶۰۰ صفحه تاثیر علم کلام بر ادبیات نحو عربی را بررسی کرده است.
- «أثر النحو فی عقیده التوحید فی لغه التنزیل»، نوشته صایل عبدالسلام (۲۰۱۱)، مجله جامعه مونه، به بررسی تاثیر علم نحو بر مباحث کلامی توحید پرداخته است.
- «تطور علم کلام» نویسنده علی ربانی گلپایگانی، کیهان اندیشه ۱۳۷۲ شماره ۴۸. در این تحقیق به سیر تطور و تکامل علم کلام پرداخته شده است.
- «جایگاه و نقش علم کلام و متکلمان در اسلام»، نویسنده عبدالله ابراهیم‌زاده آملی، نشریه آیین حکمت، ۱۳۸۹، شماره ۴، در این تحقیق نیز تلاش شده تا علم کلام را در حوزه تفکر اسلامی معرفی کرده، جایگاه و نقش سازنده و تعیین کننده این علم دینی و دارندگان آن یعنی متکلمان را آشکار سازد.



- «بین النحو والمنطق و علوم الشریعه»، نوشته عبدالکریم الاسعد (۱۹۸۳)، به بررسی رابطه علم نحو و منطق و علوم دینی پرداخته است.

- «نسبت و رابطه علم کلام با علم اصول فقه»، نویسنده سید ابوالقاسم نقیبی، نشریه اندیشه دینی، ۱۳۸۷، دوره ۱۰، شماره ۲۹، در این تحقیق نیز ضمن تعریف دو علم کلام و اصول فقه، به پیشینه تاریخی ورود مسایل کلامی به حوزه مباحث اصولی اشاره شده است.

با توجه به تتبع نویسنده در پژوهش های انجام گرفته، تا کنون تحقیقی که به بررسی نقش دیدگاه های کلامی در تدوین علم نحو عربی، بپردازد، یافت نشد.

۱. اصطلاحات نحوی متأثر از کلام

هر رویکرد علمی ناگزیر بر پایه پاره‌ای از اصطلاحات علمی محکم برای تفهیم حقایق علمی بنا شده و پرواضح است که اصطلاحات نحوی در ابتدای وضع به شکل کنونی نبوده و به مرور زمان تغییر یافته است. طبیعتاً این اصطلاحات پیش از وضع نزد عرب بادیه و متکلمان به زبان عربی معهود و معروف نبوده‌اند؛ بلکه علمای علم نحو به طور طبیعی با تأثیر از علمای کلام عصر خویش اصطلاحات موضوعه ایشان را استفاده کرده، و با موضوعات نحوی و ابواب آن در آمیخته و مندرج گردیده، ظهور و بروز آشکار این اصطلاحات کلامی در علم نحو کاملاً مشهود و قابل رویت است.

۱.۱. جوهر

اصطلاح «جوهر» از جمله اصطلاحاتی است که در باب تمییز علم نحو بدان اشاره شده است. در تعریف آن آمده است «فررت الی الرفع فی قولک بصفیحة طین خاتمها لان الطین اسم و لیس مما یوصف به ولکنه جوهر یضاف الیه ما کان منه» (سیبویه، ۱۹۶۳، ۲: ۱۱۷) مانند تمییز بودن کلمه «عُیُونًا» در آیه: «وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُیُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَی أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ» (قمر، ۱۲) و در موضوع منع تقدم صفت بر موصوف، جوهر بودن

موصوف و عَرَض بودن صفت، دلیل این امر بیان شده است. جواهر در نزد متکلمین متقدم به اعراض اند. (اسعد، ۱۹۸۳: ۵۸)

۲،۱. نائب فاعل

هر جمله ای باید یک فعل داشته باشد و هر حادث، محدثی را دارا است، و هر اثر نتیجه یک مؤثر است. علمای نحو میان فاعل و نائب فاعل تفاوت قائل شده‌اند، از این رو دو نوع فاعل در زبان معرفی شده است: فاعلی که فعل از او با اختیار صادر شده، و فاعلی که هیچ اختیار و اراده‌ای در صدور فعل ندارد. در علم لغت و بلاغت فاعل و نائب فاعل هر دو مسند الیه تلقی می‌شوند و این بر پایه رویکرد های علمی و لغوی بنا نهاده شده است. مانند "الْأَذِ سَانُ" در آیه: «خَلِقَ الْأَذِ سَانُ ضَعِيفًا» (زساء، ۲۸) که نائب فاعل و فعل مجهول "خَلِقَ" عامل آن است. (صافی، ۱۴۱۱، ۵: ۱۶) حال اینکه بنا بر رویکرد عقلی و کلامی اصطلاح نائب فاعل وضع شده تا دارای اختیار نبودن این نوع فاعل را تعیین نماید (ابن السراج، ۱۹۸۷، ۱: ۶۷).

۳/۱. اصطلاح ادات یا ضمیر عماد

ادات و ضمیر مانند ضمیر "نَحْنُ" در آیه: «وَكُنَّا نَحْنُ الْأَوَّلِينَ» (قصص، ۵۸)، و "أَنْتَ" در آیه: «كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ» (مائده، ۱۱۷). کوفی ها اصطلاح ادات و ضمیر عماد را به جای حرف به کار برده اند (سیبویه، ۱۹۶۳، ۱: ۲) همان گونه که اصطلاح العماد برای ضمیر فصل در نزد بصری ها کاربرد دارد (فراء، ۱۹۹۶، ۱: ۵۱؛ ثعلب، ۱۹۴۸، ۱، ۴۳؛ زجاجی، الجمل، ۱۹۹۷: ۱۵۲، سیبویه، ۱۹۶۳، ۱: ۳۹۴).

۴،۱. تقسیم الفاظ

ابن الطراوة اندلسی الفاظ را به سه دسته واجب، ممتنع و جائز تقسیم کرده است. اثر این گونه تحلیل ها که خاستگاه آن کلام معتزلی است، در علم کلام کاملاً مشهود است؛ مثلاً در آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (بقره، ۲۰۸) چراکه ایشان قائل به مرتبه ای به نام بین المنزلتین هستند و این افراد در روز قیامت به سه دسته اهل بهشت اهل دوزخ و اهل اعراف نام گذاری



می شوند. (زمخشری، ۱۳۱۸، ۱: ۱۷۸؛ عبدالجبار، بی تا، ۲: ۴۷). واجب مانند: « وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ » (بقره، ۱۲۱) و: «رجل قائمٌ» که موجب موجود بودن است. ممتنع مانند: « لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ » (محمد، ۱۹) و: «لاقائم» و: «لارجل» زیرا وجود ممتنع رخداد آن است. جائز نیز مانند «زیدٌ و عمروٌ» که موجود یا عدم موجود بودن آن جایز است. (سیوطی، ۱۹۸۲، ۲: ۱۴).

۲. زمینه های تاثیر پذیری

علمای علم نحو، این علم را به عرصه‌ای جهت اظهار و عرضه رویکردهای دوره خود تبدیل کرده اند. ایشان برخی از رویکردهای مختلف ناشی از اختلاف نظرهای فکری و کلامی علمای نحو را نیز مطرح داشته اند؛ بگونه ای که افکار و آراء علمای کلام معتزلی و اشعری و ماتریدی به وضوح در بسیار از قواعد و اصول کلی علم نحو قابل رویت است. (ابوالمکارم، ۲۰۰۵: ۲۶۲-۲۶۵) مهمترین بازتاب های تاثیر مذاهب کلامی اشعری معتزلی و ماتریدی در علم نحو و شواهد نحوی عبارتند از:

۱،۲. عوامل نحوی

مقوله عامل و معمول از مقولات کلام است که در آرا و افکار علمای نحو بازتابی شگرف داشته است (همان: ۱۷۳-۱۷۲). این امر برخاسته از قاعده علت و معلولی معروف است، که در آن هر اثر ناشی از یک مؤثر بوده و عواملی چون موثرات حقیقی تاثیرات بسزای دارد. (عبدالکریم، ۱۹۸۳: ۱۲۲) این مساله به قدری در علم نحو مهم است که جزء مسائل ادبی بوده و کتب بسیاری با نام آن تالیف و به بررسی مسائل جانبی آن پرداخته است. برخی از آنها شامل: *العوامل المائة الفارسی* (د. ۳۷۷ق) و *العوامل المائة فی النحو* عبدالقاهر جرجانی (۴۷۴) و کتاب *شروح العوامل* محمد بن بیرعلی (۹۸۱).

علمای نحو اعتزالی در تعریف عامل، آن را ادات موثر در مابعد خود بیان کرده اند که کلمه مابعد آن را منصوب، مرفوع یا مجزوم یا مجرور می کند. (همان: ۱۷۲-۱۷۳) عامل به دو نوع لفظی و معنوی تقسیم می شود. عامل لفظی مشهود و عامل معنوی تجرد فعل مضارع از عوامل نصب و جزم یا ابتدائیت مبتدا

است. (مبین علی، بی تا، ۱: ۱۷۵) حرکت اعرابی ناشی از عامل سبب تجلی دو دیدگاه در مذاهب کلامی اشعری و معتزله شد:

- دیدگاه نخست: که دیدگاه بیشتر عالمان نحو و جمهور از سیبویه و فرّاء است که قائل به تفسیر دلالتی شدند؛ یعنی علت ایجاد کننده حرکات اعرابی را همان عوامل لفظی یا معنوی یا مقدر می دانند (قرطبی، ۱۹۸۲: ۷۶) در این نگاه الفاظ دارای قدرت ایجاد اعراب بوده و با تغییر عامل، اعراب نیز متفاوت می شود. این اعراب گاهی ظاهری است و گاهی مؤول.

- دیدگاه دوم: عده‌ای از جمله زجاج، ابن جنی و ابن مالک اندلسی معتقدند الفاظ توانایی خلق و ایجاد اعراب آن را ندارند. ایشان بر این باورند که ایجاد و خلق اعراب از طبیعت لفظ یا معنا نمی تواند صادر شود، بلکه ایجاد کننده اصلی سخنور و گوینده سخن می باشد. (ابراهیم، ۱۹۸۷: ۵۲)

در واقع صاحبان این نظریه بر این باورند که اعراب تحت تاثیر عوامل ایجاد نمی شود بلکه سخنور اعراب را متناسب با معنی انتخاب می کند. مانند آنچه زجاج درباره عامل رفع مبتدا با نام نسبت متکلم از اراده اخبار آن بیان می دارد (زجاج، ۱۹۸۲: ۶۹). زجاج در بیان فلسفه اعراب آن را و سیله ای برای تمایز فاعل از مفعول، مضاف، مالک، مملوک، مضاف الیه و دیگر معانی مد نظر اسامی ذکر می کند. (همان، ۶۹)

ابن جنی نیز در الخصائص بیان می دارد صحیح نیست که عامل لفظی و معنوی رفع و نصب و جر و جزم باشد، در حالی که عامل همه این موارد اعرابی خود گوینده سخن و متکلم است نه چیز دیگر. و این شیوه تقسیم بندی نتیجه آثار فعل متکلم خواهد بود. (ابن جنی، ۱۹۵۴، ۱: ۱۰۹)

قرطبی نیز با نظر ابن جنی در اعتراض به مقوله عامل بودن الفاظ در اعراب همراه شده و از آن دفاع می کند. (قرطبی، ۱۹۸۲: ۸۵) وی بیان می دارد اگر برخی الفاظ را عامل یکدیگر بدانیم از نظر عقلی محال است؛ زیرا اینها فعل انسان است و فعل انسان فعل خداوند است و اصوات فعل خداوند است، پس افعال انسان همان افعال خداوند است. (همو: ۱۷) پس از قرطبی، رضی استرآبادی هم به این اعتراض می پیوندد و متکلم و گوینده سخن را ایجاد کننده اعراب و عامل آن پنداشته است (سترآبادی، ۱۹۸۲، ۱: ۲۵).



آنچه گذشت تجلی گر تفکرات کلامی صاحبان آراء مذکور بود. مهمترین مسائل کلامی منعکس شده در نظریه عامل نحوی مساله رفتار انسانی از اضطرار تا اختیار، و میزان مسوولیت انسان درباره آن است. این نظریه از یک سو موضع فکری قدریه و معتزله را منعکس می دارد، از سوی دیگر موضع جمهیه و اشاعره و ماتریدیه را انعکاس می دهد.

قدریه و معتزله انسان را مختار و اراده او را تنها عامل رخداد یا عدم رخداد افعال بر می شمارند. اشاعره و ماتریدیه اعمال انسان را بین اراده انسان و خدا دانسته، در حالیکه جمهیه خداوند را فاعل همه چیز می داند و انسان را فاقد قدرت و اراده بر می شمارند.

بنابر آنچه که بیان شد کسانی همچون سیبویه دیدگاه معتزلی دارند در حالیکه ابن جنی و زجاج حد وسطی را اختیار کرده اند که باز تاب دیدگاه های اشاعره و ماتریدی است. اما قرطبی دیدگاه کلامی جمهیه خود را به وضوح در موضع گیر خود نسبت به عامل نحو بیان می دارد.

۱،۱،۲. عامل رفع مبتدا

از جمله مسائل نحوی که درباره آن اختلاف نظر متاثر از کلام بر چشم می خورد، مساله عامل مبتدا است که آیا لفظی است یا معنوی؟ کوفی ها عامل رفع مبتدا را خبر می دانند (ابن انباری، ۱۹۱، ۱: ۴۳) در حالیکه بصری ها عامل رفع مبتدا را معنوی برمی شمارند. (سیوطی، همو: ۹۳). کوفی ها با توجه به تلازم خبر و مبتدا هر یک از آنها را دلیل رفع و عامل رفع یکدیگر می دانند، که منعی از رابطه معکوس عامل و معمولی برای هر دو وجود ندارد. (انباری، ۱۹۱۹: ۴۵) بصری ها نیز عامل رفع مبتدا را ابتدائیت آن دانسته و معتقدند همانگونه که برخی امور عوامل ظاهری ندارند، نبود عوامل باعث برخی معلولات شده، و نبود عامل در مبتدا را باعث مرفوع شدن مبتدا بیان می دارند. (ابن انباری، ۱۹۱۹: ۴۶)

همانگونه که مشاهده می شود بصری ها عامل مبتدا را معنوی پنداشته اند، که مانند عامل لفظی نمی تواند در دو چیز عمل کند. تجلی این اختلاف میان عبدالله بن زید جرمی بصری و فرآء کوفی در خصوص مراد از مبتدا کاملاً مشهود است. نقل شده روزی فرآء از جرمی پرسید عامل رفع زید در عبارت زید منطلق

چیست؟ فرآء در پاسخ گفت: ابتدائیت. فرآء پرسید: مقصودت از ابتدائیت چیست؟ گفت: مجرد از عوامل. گفت: مجرد از عوامل را نشان ده. جرمی گفت: این مفهومی است که ظاهر نمی شود. فرآء از او خواست تمثیلش کند گفت: تمثیل نمی شود فرآء در پاسخ گفت: تا به امروز چنین عاملی را که نه ظاهر می شود و نه قابل تمثیل است، ندیده بودم. (ابن انباری، ۱۹۱۹: ۴۹) از این ماجرا به وضوح می توان ذهنی و عقلی بودن مقوله مجرد از عوامل را بازخوانی کرد که موضع بحث متکلمین وقت نیز بوده است. یعنی نبود عوامل و مجرد از آن خود یک وجود است؛ چرا که به عنوان نمونه در برخورد با آیاتی چون آیه: «اللَّهُ نُورٌ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (نور، ۳۵)، و آیه: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (طلاق، ۳) معتزله به شیئیت عدم قائل اند (زمخشری، ۱۳۸۹، ۱۶: ۳۰۱) در حالیکه اشاعره معتقدند شیء بر چیزی اطلاق می شود که وجود داشته و موجود است (فخر رازی، ۱۳۷۱، ۱۵: ۲۷۵).

۲،۱،۲. رفع فعل مضارع

بیشتر علمای کوفی معتقدند عامل رفع فعل مضارع مجرد آن از عوامل نصب و جزم است. اما کسائی در این میان عامل رفع را زوائد اول فعل می داند (حروف مضارع). در مقابل بصری ها علت را در این می بینند که فعل در جایگاه مبتدا و اسم واقع شده است. (ابن انباری: ۱۴)

دلیل کوفی ها این است که چون عوامل نصب فعل مضارع را منصوب، و عامل جزم فعل مضارع را مجزوم می سازد و به دلیل عدم فعل مرفوع می شود؛ پس نبود این عوامل خود عامل رفع است (سیوطی، همان، ۱۹۱۲، ۱: ۹۱) ایشان در پاسخ به حجت بصری ها معتقدند اگر قرار بود بر اساس جایگزینی به جای اسم و مبتدا مرفوع باشد در جایگزینی اسم منصوب (خبرکان) نیز باید منصوب گردد، مانند «کان زید یقوم» (ابن انباری، ۱۹۱۹، ۲: ۵۵۰)

بصری ها نیز در پاسخ این چنین گفته اند: اینکه فعل مضارع را در مقام اسم و مبتدا می پنداریم از دو جهت است:

- نخست آنکه عامل آن معنوی است (ابتدائیت) و ابتدائیت عامل رفع است؛



- دوم آنکه در مقام اسم بودن آن را در قوی ترین حالات اعرابی قرار داده است و قوی ترین اعراب رفع است. (همان: ۵۵۰)

در واقع مقوله ابتدائیت و عامل معنوی مثلاً در آیه: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (بقره، ۳)، با دیدگاه معتزله که قائل به موجود بودن عدمیت هستند تفسیر شده (زمخشری، ۱۳۸۹، ۱: ۸۹)، و موضوع نفی آن و عدم قائل بودن به عامل معنوی غیر ظاهر و غیر قابل تمثیل همسو با دیدگاه اشاعره می باشد (فخررازی، ۱۳۷۱، ۱: ۷۶).

۲،۲. تنازع

از دیگر ابواب نحوی که علمای نحو درباره آن اختلاف نظر دارند و منشاء آن اختلاف دیدگاه کلامی آنهاست موضوع تنازع می باشد، یعنی زمانی که دو فعل یا بیشتر داشته باشیم، اما یک فاعل وجود داشته باشد. (انباری، ۱۹۸۹: ۵۵۲)

بصری ها فاعل را تنها برای یک فعل جاز می دانند و برای فعل دوم اضمار انجام می دهند. (استرآبادی، ۱۹۸۲، ۱: ۷۹). اما کوفی ها و در راس آنها فرآء معتقدند اگر فعل دوم هم فاعل بخواهد مانند ضرب و کرم زید عمرو می توان فاعل هر دو را زید بر شمرده (همو، ۱: ۸۰). برخی نیز این دیدگاه بصری ها مبنی بر اجتماع دو عامل موثر تام بر یک اثر را نشانه باطل بودن آن در اصول علم نحو می داند (مخزومی، ۱۹۸۶: ۱۶۴).

درباره اینکه کدام فعل اولی و شایسته تر به عمل می باشد نیز خاستگاه کلامی این تفکر در میان است. بصری ها عامل دوم را به دلیل نزدیکی (سیبویه، ۱: ۱۹۶۳: ۳۷) انتخاب می کنند؛ کوفی ها عامل اول را به دلیل اسبقیت برمی گزینند. (انباری، ۱۹۸۹: ۴۳)

در شرح الکافیة الشافیة جمال الدین ابن مالک آمده است:

إن عاملانِ اقتضیَا فی اسمِ عملٍ قبلُ فلولواحدِ منهما العملِ

و الثانی اُولی عند اهل البصره و اختار عکسا غیرهم ذا سره^۱

(ابن مالک، بی تا، ۱: ۶۴۱)

قرطبی هم نظر بصری‌ها را به دلیل کثرت ضمایر در صورت اعمال عامل اول و تاخیر متعلقات نادرست بر می‌شمارد. (قرطبی ۱۹۸۲: ۱۰۲)

از جمله شواهد بصری‌ها برای اعمال عامل دوم این بیت فرزدق است:

ولکن نصفاً لو سببتُ و سبني بنوعبد شمس من مناف و هاشم^۲

(دیوان فرزدق، ۱۹۹۶: ۸۸۴؛ سیبویه، ۱۹۶۳: ۳۹۱)

این بیت شاهد مثال است بر اینکه سببت و سبني به عنوان دو عامل بر سر بنوعبد شمس وارد شده اند که یکی مفعول نیاز دارد و دومی فاعل.

اما کوفی‌ها اثباتی نظیر این بیت امر و القیس را آورده اند که :

فلو أن أسعی لادنی معشیه کفانی و لم أطلب قليل من المال^۳

(دیوان امر و القیس، ۲۰۰۱: ۱۰۳؛ البغدادی، ۱۹۷۹، ۱: ۲۸؛ ابن هشام، ۱۹۸۵، ۲: ۱۱۲؛ ابن جنی، ۱۹۵۴، ۲:

۳۸۲؛ سیبویه، ۱۹۶۳، ۲: ۴۳؛ ابن یعیش، بی تا، ۱: ۷۹)

در این بیت تنازع ناقض اعمال عامل دوم است. در این صورت اعمال فعل اول ثابت می‌شود که مطالب با دیدگاه کوفیان است که عامل اول را به دلیل اسبقیت بر می‌گزینند.

۱- ترجمه: اگر دو عامل اقتضاء عمل دارد، پس یکی از آنها اثر دارد. و دومی بر بصریون ارجح است و محالفان بصریون غیر آن را برگزیدند.

۲- ترجمه: اما نیمی اگر لعن و نفرین کنم پسر عبد شمس از نوادگان مناف و هاشم را...

۳- ترجمه: اگر برای امرار معاش تلاش کنم، کفایت می‌کند و کمی پول نمی‌خواهم.



آنچه در این باره گذشت حاکی از اختلاف دیدگاه کلامی معتزله و اشاعره و ماتریدی در مساله امکان وقوع یک مقدر تحت قدرت دو قادر است.

معتزله این امر را محال می پندارد؛ چرا که دو داعیه ای را مستلزم می داند که هر یک متفاوت از دیگری است: یکی به فعل دعوت می کند؛ دیگری به انصراف از آن. و اختلاف اراده هر یک از دو قادر، که همه این امور محال بودن یک مقدر برای دو قادر را ایجاب می کند (عبدالجبار، بی تا، ۲: ۹۳).

اما اشاعره وجود یک مقدر برای دو قادر را در صورتیکه یکی خالق و دیگر مکتسب باشد جایز می داند، اما مقدر واحد برای خالق و یا دو مکتسب هم زمان را جایز نمی دانند. (مغربی، ۱۹۹۵: ۳۱۸). در واقع اشاعره همه افعال انسان را منسوب به خدا دانسته و افعال انسان را اثر یا کسب می نامند. ماتریدی ها نیز همانند اشاعره ها دخول مقدری واحد تحت قدرت دو قادر را جایز می شمارند؛ چرا که خداوند به بنده توانایی داده و به او قدرت عطا کرده است. اگر خداوند به بنده قدرت اکتساب عمل را داده اما همچنان خود خداوند خالق شده و قدرت امری ثابت بوده که با قدرت جای بنده دستخوش تغییر نمی شود. (نسفی، ۲۰۰۲: ۳۸۲-۳۸۳).

در واقع ماتریدیه فعل بنده را خلق نمی داند بلکه آن را مخلوق بر می شمارد و هر فعل بشر مفعول خداوند تعالی بر شمرده می شود. مقدر از دیدگاه ایشان دو کیفیت دارد مخترع و مکتسب از حیث اختراع مختص به خداست و از جهت کسب مختص عبد است (مغربی، ۱۹۹۵: ۴۱).

به عنوان نمونه عبارت: "أَتُونِي أفرِغْ عَلَيْهِ قَطْرًا" در آیه: «أَتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ أَتُونِي أفرِغْ عَلَيْهِ قَطْرًا» (کهف، ۹۶) فعل های «أَتُونِي» و «أفرِغْ» بر سر «قَطْرًا» نزاع دارند. «أَتُونِي» فعلی دو مفعولی است که ضمیر "ی" در انتهای آن آمده مفعول به نخست آن است و مفعول به دوم ندارد. فعل «أفرِغْ» نیز فعلی یک مفعولی است، که در این آیه پس از آن مفعول به نیامده است. از این رو «قَطْرًا» یا باید مفعول به دوم فعل «أَتُونِي» باشد که به مفعول دوم نیاز دارد و یا مفعول به فعل «أفرِغْ» (سیبویه، ۱۹۶۳، ۲: ۲۰).

با توجه به این آیه معتزله چون انسان را فاعل افعال می‌پندارند از آن روی که اقرب به فعل است (فاعل مباشر) عامل نزدیک را اولی در عمل باب تنازع می‌دانند (زمخشری، ۱۳۸۹، ۸: ۱۳۴)؛ اما اشاعره و ماتریدی‌ها فاعل حقیقی را خداوند می‌پندارند چون اسبق است و در عمل دو عامل تنازع، عامل اول و اسبق را اولی به عمل می‌پندارند (فخررازی، ۱۳۷۱، ۷: ۲۰۳).

۳،۱. علل نحوی

علت نحو تحت تاثیر فقه و علم کلام وارد متون نحوی شده است و درباره وجه حکمت اتخاذ یک حکم مرجح می‌شود. در طول تاریخ علمای نحو در خصوص آن سخنی رانده، و در تالیفات نحو کتابهای با کلید واژه (علل) تالیف داشته‌اند. مانند (علل النحو) قطرب، علل النحو مازنی؛ علل النحو ابن کیهان و الايضاح فی علل النحو (زجاج). در این میان زجاج این علل را به سه دسته آموزشی، قیاسی و جدلی تقسیم کرده که از مبحث علت فقهی تاثیر گرفته است (الاسعد عبد الکریم، ۱۹۸۳: ۱۳۹) علمای نحو بسیار در موضوع علل نحوی غور کرده و در پی اثبات آن در نحو بر آمدند. در این میان از دیدگاه‌های کلامی خود متاثر و آن را در قالب موضوع نحو تطبیق دادند.

۱،۳،۲. اعراب مثنی و جمع مذکر سالم

این قسم نیز مانند آیه: « وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ » (بقره، ۱۳۸)، و یا آیه: «...جَعَلَهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ» (رعد، ۳) است. ابن انباری در خصوص علت این امر آن را ناشی از فرع بودن مثنی و جمع بر مفرد بر می‌شمارد که اعراب به حروف فرع بر اعراب به حرکت است. یعنی اعرابی فرعی برای اسامی متفرع بر اسم مفرد (زجاج، ۱۹۸۶، ۴: ۱۰۳) از نمونه‌های دیگر این امر ذکر علت ظهور اعراب در آخرین حرف است که چون اول ابتدای کلمه است و باید متحرک باشد و وسط هم با توجه به ثلاثی و رباع خماسی و سباعی بودن اسم متغیر شود پس تنها جای ظهور اعراب آخر کلمه است. (همان: ۷۶).



۲،۳،۲. وجوب تاخیر فاعل

همه علمای نحو معتقدند که فاعل بر فعل مقدم نمی شود این امر برخاسته از دیدگاه عقلی و فکری ایشان است. ابن انباری معتقد است علت منع تقدیم فاعل از آن روی است که فاعل به منزله جزئی از کلمه (فعل) می باشد. (انباری، ۱۹۱۹: ۳۵-۳۶). ابن یعیش در بیان علت این امر را عامل بودن فعل نسبت به لزوم تقدیم عامل بر معمول بر می شمارد. (ابن یعیش، بی تا، ۱: ۷۱). علمای نحو در واقع عامل را در نحو همچون علت در فلسفه مقایسه کرده اند، زیرا در فلسفه تقدیم معمول بر عامل جایز نیست. در مورد تقدیم موصوف بر صفت با برقرار کردن نسبت جوهر بودن موصوف نسبت به عرض بودن صفت این تقدیم را توجیه کرده و توصیف هم با أعراض ممکن است؛ زیرا یکی از ویژگی های حال با عنوان صفت منتقله عرض بودن ذکر می شود.

۳،۳،۲. اعراب رفع فاعل و نصب مفعول

آیات متعدد قرآن از جمله آیه: «...اسْتَوْفَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ» (بقره، ۱۷) گویای رفع فاعل و نصب مفعول است. در این باره برخی علت را اُسبُقیّت در ترتیب بر شمرده اند که آن را مرفوع کرده و مفعول به فضله بوده و منصوب می شود. برخی هم قوی و محکم تر بودن فاعل نسبت به مفعول و گرفتن قویترین حرکت (رفع) را دلیل این امر بر می شمارند. از سوی دیگر برخی نیز واقع شدن فعل بین فاعل و مفعول را دلیل اختلاف اعراب دانسته و حرکت رفع را برای کمترین نقش جمع (فاعل) و نصب را برای مفاعیل پرتکرار و متعدد جمله در نظر گرفته اند. (ابن السراج، ۱۹۱۷، ۱: ۲۳) حتی درباره مرفوع بودن نائب فاعل نیز علت این امر با فرع بودن نائب فاعل بر فاعل که اصل است دلیل این مساله بیان داشته اند. (حامد، ۱۹۱۹: ۲۴).

۴,۳,۳. ثقل فعل و تخفیف اسم

علمای نحو درباره ثقیل بودن فعل نسبت به اسم چند دیدگاه بیان داشته اند. کسانی همچون کسائی و فراء دلیل را در استتار اسم درون فعل توجیه کرده؛ ثعلب متصرف بودن افعال در برابر جامد بودن بودن اسامی را دلیل این امر بیان می کند (زجاجی، ۱۹۹۷: ۱۰۱) سیبویه سنگین تر بودن فعل از لحاظ حرکت نسبت به اسم را دلیل مبنی بودن برخی از افعال (ماضی و امر)، و معرب بودن اسامی بیان می دارد (سیبویه، ۱۹۶۳، ۱: ۲۰).



نتایج

نتایج و یافته های پژوهشی این تحقیق عبارتند از:

۱. علمای نحو همچون دیگر افراد از بستر اجتماعی فکری و فرهنگی جامعه خویش تاثیر گرفته اند. به گونه ای که باز تاب آن در آثارشان کاملاً مشهود است.
۲. تاثیر علم کلام و تفسیر های کلامی توسط فرق مختلف اسلامی، در موضوعات و قواعد نحو در اموری چون تبویب، پیکره بندی علم نحو، ابواب و اصطلاحات نحوی متجلی و مشهود گشته است.
۳. تنوع و اختلاف نظرهای کلامی بازتابی گسترده در آثار علمای نحو در یک موضوع مشترک دارد. این تاثیر هم در اصول کلی و هم در قواعد جزئی عیان بوده و در واقع دانشمندان آشنا با علم کلام از موضوعات نحو مجالی برای اظهار توانایی ها و اطلاعات علمی و کلامی خویش بهره جسته اند.
۴. یکی از ابواب نحوی مهم که بر اساس مبنای عقلی و کلامی تنظیم شده باب تنازع است. همچنین از جمله مصادیق تاثیر کلان علم کلام در نحو عربی می توان به مقوله های عامل و معمول، حوزه علل نحوی، حوزه اصطلاحات و تعاریف، حوزه حدود نحوی اشاره کرد.

قرآن کریم

۱. ابن السراج، محمد بن سهل (۱۹۸۷)، الاصول فی النحو، بیروت: دارالفکر
۲. ابن جنی، ابوالفتح (۱۹۵۲)، الخصائص، قاهره: دارالکتب المصریه
۳. ابن جنی، ابوالفتح (۱۹۵۴)، اللمع فی العربیة، بیروت: عالم الکتب
۴. ابن هشام، انصاری (۱۹۸۵)، مغنی اللیب عن کتب الاعاریب، بیروت: دارالفکر
۵. ابن یعیش، موفق الدین (بی تا)، شرح المفصل، قاهره: مکتبه الخانجی
۶. ابوالمکارم، علی (بی تا)، تقویم الفکر النحوی، بیروت: دارالرائد العربی
۷. استرآبادی، رضی الدین (۱۹۸۲)، شرح شافیه ابنالحاجب، بیروت: دارالعلم للملایین
۸. الاسعد، عبدالکریم (۱۹۸۳)، بین النحو والمنطق وعلوم الشریعة، بیروت: دارالعلم للملایین
۹. ابن انباری (۱۹۹۸)، الانصاف فی مسائل الخلاف بین النحویین، بیروت: دارالکتب العلمیة
۱۰. ابن انباری (۱۹۸۳)، لمع الادلة فی اصول النحو، بیروت: دارالعلم للملایین
۱۱. بدوی، عبدالرحمن (۱۹۹۶)، مذاهب الاسلامیین، بیروت: دارالعلم للملایین
۱۲. بغدادی، عبدالقادر (۱۹۷۹)، خزانه الادب ولب لباب لسان العرب، قاهره: مکتبه الخانجی
۱۳. ثعلب، ابوالعباس (۱۹۴۸)، مجالس ثعلب، قاهره: دارالمعارف
۱۴. زجاج (۱۹۸۶)، الايضاح فی علل النحو، بیروت: دارالعلم للملایین
۱۵. زجاج (۱۹۹۷)، الجمل فی النحو، بیروت: دارالنفاثس
۱۶. زمخشری، جارالله (۱۳۸۹)، الکشاف عن حقائق التنزیل، تهران، ققنوس
۱۷. سیبویه، عمرو بن عثمان (۱۹۶۳)، الکتاب، بیروت: عالم الکتب
۱۸. سیوطی، جلال الدین (بی تا)، الاقتراح فی علم اصول النحو، بیروت: مکتبه التالیف والنشر
۱۹. سیوطی، جلال الدین (۱۹۸۲)، همع الهوامع، بیروت: دارالکتب العلمیة



۲۰. صافى، محمود بن عبدالرحيم (۱۴۱۱)، الجدول فى اعراب القرآن و صرفه و بيانہ، بيروت، دار الرشيد
۲۱. فخررازي، محمد بن عمر (۱۳۷۱)، تفسير كبير (مفاتيح الغيب)، تهران
۲۲. فرآء، ابوزكريا يحيى بن زياد (۱۹۹۶)، معانى القرآن، بيروت: دارالعلم للملايين
۲۳. فرزدق (۱۹۹۶)، ديوان فرزدق، بيروت: دارالعلم للملايين
۲۴. قاضى عبدالجبار اسدآبادى (بى تا)، المغنى فى ابواب التوحيد والامامه والعداله، مصر: وزارة الثقافة المصريه
۲۵. قرطبي، ابن مضاء (۱۹۸۲)، الردعلى النحاء، القاهرة: دارالمعارف
۲۶. مخزومي، مهدي (۱۹۸۶)، فى النحو العربى، بيروت: دارغريب
۲۷. عبدالرزاق، مصطفى (۲۰۰۹)، فلسفه اللغة ونشأتها وتطورها، الاسكندريه: دارالمعرفه
۲۸. نهاد الموسى (۲۰۰۳)، العربيه نحو توصيف، بيروت: دارالكتب العلميه